

گفت و گو با شیخ قیس العطار



گفت و گو از محمد جواد اصغری هاشمی

شیخ قیس عطار نامی است آشنا برای مصححان، به ویژه پژوهندگان متون عربی و علوم دینی. او کارنامه روشنی دارد و شمار آثار تصحیحی، تألیفی، ویرایشی، و مقدمه نویسی‌ها و پژوهش‌های تحت اشرافش افزون بر یک صد جلد است.

تسلط ادیبانه‌اش بر ادب عرب، تصحیح‌های شیخ قیس را مشحون از دقت‌های ادبی کرده است. درک درست او از معارف و حیانی، به همراه غیرت دینی و شیدایی به اهل بیت (ع)، موجب شده است یکایک آثارش کاربرد شیعی داشته باشد؛ آثاری که برخی از آن‌ها در جشنواره‌های «کتاب سال» نیز برگزیده شده است.

تجربه بیش از ۳۰ سال تصحیح و تألیف، به کلام و نظریات او گران قدری ویژه‌ای بخشیده است. او فراز و فرود کار با قلم را در این سال‌ها آزموده و در این مصاحبه، متواضعانه و بی هیچ چشم‌داشت، روش صحیح تحقیق متون و بازسازی کتاب‌های مفقود را برای علاقه‌مندان بیان کرده است. رویکرد این مصاحبه به دو موضوع «روش پژوهی» و «نقد» است؛ نقدی که البته شامل خود شیخ قیس هم شد. او در مواردی که به نقد سخن یا آثارش پرداختیم، منصفانه گوش کرد، منصفانه اندیشید و منصفانه پاسخ گفت؛ با این همه، هنوز نظرات او در این مصاحبه نقدشدنی است. آنچه در این گفت و گو آمده همان است که در دو جلسه مفصل از دانش او توشه گرفته‌ایم و فقط در حد تدوین، ترتیب و ویرایش تغییر کرده است؛ ضمن آنکه گویش فارسی-عربی او مقتضی این نوع تصرفات ساختاری است.

■ در آغاز اندکی از زندگینامه علمی خودتان بگویید.

■ قبل از بیان زندگینامه‌ام می‌خواهم ابتکار انتشار فصلنامه نقد میراث را تبریک بگویم. امیدوارم این کار استمرار داشته باشد. موضوعی که دوست دارم ابتدا به آن اشاره کنم این است که در عمری که در راه خدمت به فرهنگ و احیای میراث علمی گذاشته‌ام و آشنایی‌ای که طبیعتاً از نزدیک با تولیدات علمی این حوزه در عراق و ایران و بیروت و دیگر کشورهای عربی داشته‌ام، همواره دیده‌ام که با وجود انبوه کارهای

تصحیحی، میزان نقد و انتقاد بسیار کم بوده است؛ برای همین است که بسیاری کتاب‌ها حتی به چاپ سوم و چهارم هم می‌رسد، بی‌آنکه یک اصلاح و تجدیدنظر ساده در آن‌ها روی دهد. سبب این است که دیگران در پی نقد و بیان نواقص این آثار نبوده‌اند؛ برای همین، انتشار فصلنامه‌ای برای نقد میراث و آثار تصحیحی مغتنم است و آن را باید به فال نیک گرفت.

اما بنده قیس فرزند بهجت فرزند عطار هستم. زادگاهم شهر کاظمین است. در سال ۱۳۴۲ شمسی (مطابق با ۱۹۶۳ م. و ۱۳۸۳ ق.) به دنیا آمدم. در هفده سالگی (۱۹۸۰ م.) تصمیم به ورود به حوزه علمیه گرفتم، اما چون اوضاع عراق در آغاز حکومت صدام به شدت بحرانی و فشار بر شیعه‌ها بیشتر شده بود نتوانستم به نجف اشرف بروم. همان سال به ایران رانده شدیم و در ایران بود که به دروس طلبگی پرداختم. هشت سال اول زندگی طلبگی‌ام را در تهران گذراندم. استادانی که در آن شهر به شاگردی‌شان پرداختم عبارت بودند از: حضرات آیات، شیخ محمدحسن اصطهباناتی، مرحوم شیخ عباس زین‌العابدین، مرحوم شیخ محمد پاکتچی (تبریزی) و شیخ محمدتقی شریعتمدار.

ناگفته نماند که در همان ایام به قم نیز رفت‌وآمد داشتم و در آنجا درس می‌خواندم؛ گاه یک ماه، گاه شش ماه، و گاه حدود یک سال. اواخر جنگ بود که به مشهد مقدس مشرف شدم و کارهایم را در جوار حضرت امام علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیه) ادامه دادم. به مرور دیپلم گرفتم. بعد، کارشناسی و بعد هم کارشناسی ارشد علوم قرآنی. کار اصلی‌ام هم تحقیق و تصحیح متون است.

درس‌هایی که در قم خواندم، شرح شمسیه (در منطق)، شرح لمعه، و شرح شرایع بود، اما کتاب‌ها و درس‌های بعدی را در مشهد خواندم. استادانم در مشهد، حضرات آیات سیدعلی نقیعی، رضازاده، مرتضوی (درس مکاسب)، میرزا علی فلسفی، شریانی و شاهرودی بودند.

چگونه شد که وارد عرصه تصحیح متون شدید؟

در آغاز طلبگی، ناچار به کتاب‌های قدیمی مراجعه می‌کردم؛ مثلاً وقتی شرایع الاسلام محقق حلی را نزد آیت‌الله شیخ عباس زین‌العابدین می‌خواندم، لازم بود به کتاب مسالک الإفهام فی شرح شرایع الاسلام شهید ثانی هم مراجعه کنم. مسالک چاپی سنگی و قدیمی داشت. آن هم بسیار دشوار بود و می‌دیدم که چطور با جابه‌جاشدن یک نقطه و اشتباه کاتب در کتابت برخی حروف و کلمات و جملات، معانی متضاد و گاه نامفهومی پیدا می‌شود؛ البته توصیه می‌کنم طلبه‌ها فقط به همین کتاب‌های چاپ حروفی بسنده نکنند و با آن کتاب‌ها و نسخه‌ها هم سروکار داشته باشند؛ چون روش نسخه‌خوانی را یاد می‌گیرند و تمرین حوصله می‌کنند. خلاصه، آن موقع بود که به این فکر افتادم که چرا این کتاب‌ها چنین خراب و مغلوط چاپ می‌شود؟ خصوصاً که

با کتاب‌های شیک امروزی نیز آن‌ها را مقایسه می‌کردم؛ مثلاً در آن کتاب‌های مخطوط و مغلوط می‌خواندم که «کما وُرد فی روایه...»، اما مصدر روایت را نمی‌یافتم! می‌ماندم که این روایت را چطور باید پیدا کنم؟

در ضمن، استادام، آیت‌الله شیخ محمدحسن اصطهباناتی که در قید حیات‌اند و تهران تشریف دارند، خیلی در این راه کمک کردند؛ چون به من تذکر می‌دادند که مثلاً فلان نسخه خطی در کتابخانه ملک است و هنوز تحقیق نشده است و شما می‌توانید از عهده تحقیق و تصحیح برآیید. چنین شد که سراغ تحقیق متون رفتم. دیدم شوق این کار را دارم؛ چون هم ذوق ادبی و شناخت کافی از ادبیات عرب داشتم و هم این کار در راستای عقاید و کمک به مذهب اهل‌بیت (صلوات الله علیهم) بود.

ناگفته نماند که شاید هیچ کتابی در زمینه تاریخ و سیره اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نیابید مگر آنکه در تصحیح دچار ضعف است؛ خصوصاً از نظر اشعار و نکات ادبی. یکی از نقدهای همیشگی من به مصححان این‌گونه کتاب‌ها از همین ناحیه است. به هر حال، کمتر مصححی است که جامعیت داشته باشد. مصححان نباید بپندارند که چون می‌توانند به ضبط درست متن دست یابند، حتماً می‌توانند از عهده ظرافت‌های ادبی متن نیز بریابند؛ از باب نمونه، همین **کشکول** شیخ بهایی (رح) از علوم مختلف مانند ریاضی، نجوم، ادبیات، تاریخ و غیره مطالبی در این کتاب آمده است؛ نمی‌توان انتظار داشت یک نفر مصحح در همه این علوم تبحر داشته باشد. می‌خواهم بگویم در کنار هر مصحح متن، یک مصحح ادبی هم باید باشد. فرهنگی که متأسفانه نزد ما جا نیفتاده، اما پیش‌اروپایی‌ها کاملاً پذیرفته شده است. هر مؤسسه‌ای باید یک مصحح متن عربی هم داشته باشد، خصوصاً در ایران. چون هر قدر هم که یک فارس‌زبان ادیب باشد باز در حدی نیست که ظرافت‌های زبان عربی را مانند یکی از فرزندان ادیب آن زبان درک کند.

■ خود شما چگونه در ادبیات عرب متخصص شدید؟

■ من از جوانی به این زبان که زبان مادری‌ام است و به ادبیاتش، علاقه داشتم. یک روز، **دیوان مالک اشتر** را می‌خواندم. به یک بیت شعر برخوردم که مشکل وزن داشت. از تهران به قم رفتم، پیش عالمی به نام آل‌صادق تا از او بپرسم این بیت شعر چگونه است؟ وزنش خراب است یا من نمی‌فهمم یا گنجایش «خزم» دارد. او بررسی کرد و گفت: این وزن نمی‌تواند گنجایش خزم داشته باشد. پس کاتبان در کتابت این بیت شعر اشتباه کرده‌اند.

■ ممکن است مثالی برای روشن‌شدن اهمیت ادبیات عرب در تصحیح متون

بیاورید.

■ نمونه‌ای از ضعف مصححان در ادبیات عرب می‌آورم، اما اسم آن مصحح بزرگوار که این خطا را مرتکب شده است نمی‌آورم؛ چون هنوز فرهنگ نقدپذیری حاکم نشده است و می‌ترسم از سختم برنجد. قضیه از این قرار است که یکی از اجداد حضرت ام‌البنین (س)

لقبش «مُلاعِبُ الأَسِنَّه» است. اَسِنَّه در اینجا جمع سِنان یعنی سرنیزه است؛ یعنی آن بزرگوار از بس جنگجو بود انگار با سرنیزه‌ها بازی می‌کرد. متأسفانه آن مصحح معنای این واژه و تعبیر کنایی را ندانسته و چنین ضبط کرده است: «مُلاعِبُ الأَسِنَّه»؛ و سرنیزه را به اشتباه، اَسِنَّه، یعنی آب لجن، فهمیده و در نتیجه گفته است «نعوذ بالله: «معلوم می‌شود که این شخص زناکار بوده»! خودتان قضاوت کنید که چقدر میان این دو معنا تفاوت است؟ البته بزرگواری این مصحح در جای خودش محفوظ، اما چون تخصص در ادبیات عرب ندارد، نباید چنین تعلیقه‌هایی هم بنویسد.

شنیده‌ام یکی از مصححان، برای کلام حضرت امیر(ع) در **نهج البلاغه** که فرموده‌اند: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهَرَ فَيُرَكَّبُ وَلَا ضَرَعَ فَيُحَلَبُ»، چنین تعلیقه زده است که: «هرچه در کتب رجال و تراجم گشتم نتوانستم بفهمم که ابن لبون چه شخصی است!»؛ یعنی او خیال کرده است «ابن لبون» نیز در سیاق «ابن داود» و غیره اسم شخص خاصی است؛ در حالی که منظور حضرت بچه شتر است.

فصلنامه نقدکتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

■ پس شما به تخصصی شدن تصحیح متون اعتقاد دارید؟

■ چندی قبل یکی از دوستانم به نام آقای محسن صادقی که سرپرست تصحیح آثار شیخ بهایی است، کاری کرد که خیلی خوشم آمد. او قسمت ریاضیات **کشکول** را جدا کرد و به ریاضیدان‌ها داد و قسمت تاریخ را به تاریخدان‌ها و قسمت ادبیات و اشعار عرب را هم به من واگذار کرد؛ در نتیجه، کار پاکیزه‌ای تحویل جامعه علمی شد. نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم؛ می‌خواهم بگویم اگر تخصصی کار کنیم خیلی بهتر است.

مثال دیگری هم در خاطر من هست که برای حفظ ادب و نزاکت، فقط به آن اشاره می‌کنم و جزئیاتش را نمی‌گویم. قضیه از این قرار است که در کتاب مکاسب و در بحث اجاره معاملات این مطلب آمده است که اگر کسی به حمام رفت و صاحب حمام را ندید، اجرت را در کوزه (صندوق) حمامی بیندازد. متأسفانه ناآگاهی مصحح از زبان و اصطلاحات عرب موجب تغییر نامطبوعی در این لفظ شده است.

استادم آیت‌الله شیخ محمدحسن اصطهباناتی حق دیگری که برگردن من دارد این است که در کنار تحقیق میراث علمی مکتوب من را به شخصیت‌های علمی و ضرورت شناخت علمی آنان و نوشتن زندگینامه علمی برای آنان راهنمایی کرد.

■ مگر شخصیت علمی چه نقشی در فرآیند علم دارد؟

■ از جمله نواقص موجود در چرخه تحقیق و پژوهش شیعیان نبود شخصیت‌شناسی علمی است؛ چه شخصیت‌های منفی و چه شخصیت‌های مثبت. الان کتابی کامل درباره زندگینامه خالد بن ولید داریم؟ درباره مغیره بن شعبه چطور؟ یا حتی عمرو بن عاص؟ نداریم. باید بنویسیم. درست است که این‌ها آدم‌هایی منفی‌اند، اما برای بحث علمی با جامعه غیرشیعی باید این اشخاص را با شاخص‌های علمی، ارزیابی و زندگینامه‌نگاری

کنیم. متأسفانه ما این کار را نکرده‌ایم، اما آن‌ها مدت‌هاست این کار را کرده‌اند و هرچه می‌نویسند یک طرفه است و از زاویه دید خودشان. درباره عمار بن یاسر نوشته‌اند، اما هرچه نوشته‌اند قضاوت‌های یک طرفه و غرض‌آلود بوده است. درباره حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ص) نیز نوشته‌اند، اما با رویکرد و اهداف خاص خودشان. در عراق دیدم کتابی درباره ابوذر غفاری نوشته شده است و در آن، او را شخصیتی شبیه کمونیست‌ها معرفی کرده‌اند.

فصلنامه نقد کتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۹

■ دوست داریم با شخصیت استادان، آیت‌الله شیخ محمد حسن اصطهباناتی، بیشتر آشنا شویم.

■ الحمدلله ایشان در قید حیات‌اند. چند جلد تألیف نیز دارند، اما چون در نشر آثارشان به‌گونه‌ای دیگر مقیدند، بسیاری از کتاب‌هایشان چاپ نشده است. ایشان در انتشار آثار فقهی، مانند سید بن طاووس (رح) می‌اندیشند و از عرضه این آثار پرهیز دارند؛ از این رو، صرفاً آن دسته از آثارشان را که در راستای تولی و تبری است چاپ می‌کنند. یکی از آثار منتشرشده‌شان **نور العین فی ثواب المشی‌الی زیاره الحسین (ع)** است. بنده کتابی در این موضوع با این سلیقه و کیفیت مطالب ندیده‌ام. به نظر مرحوم آیت‌الله سیدعلی بهشتی و دیگران این کتاب مانند موسوعه‌ای است درباره امام حسین (ع). هرچند ایشان کتابی در قالب تصحیح متون ندارند، بر این کار اشراف کافی دارند و شاگردانشان را به این کار وامی‌دارند. از ویژگی‌های ایشان آن است که شاگردها را بر حسب کارایی و استعدادشان راهنمایی می‌کنند؛ یکی را برای تبلیغ مفید می‌دانند و دیگری را برای تدریس و غیره. این نکته نیز از ضرورت‌های کار پژوهش است که بزرگان توانمندی‌های طلبه‌ها و دانشجویان خود را بشناسند و به‌کار بگیرند و امکانات را برایشان مهیا کنند. هم‌اکنون، در مشهد طلبه‌ای به نام سیدمحمد زکی جعفری (اهل افغانستان) می‌شناسم که از بهترین‌ها برای تدریس ادبیات عرب است. باید امثال ایشان را شکار کرد؛ مگر این همان کاری نیست که شیخ مفید درباره شیخ طوسی انجام داد؟

■ نخستین کاری که در حوزه تصحیح انجام دادید چه بود؟

■ چند کار انجام داده بودم که بعدها همه را پاره کردم، چون آن موقع ناشی بودم و هر نسخه خطی‌ای که می‌یافتم در صدد تصحیحش بودم. یادم هست نسخه **دیوان ابومحجن ثقفی** را ۴۵۰۰ تومان خریدم. تازه تایپ کردن هم یاد گرفته بودم. دانه‌دانه تایپ کردم. کار را آماده چاپ کردم، اما دیدم دو-سه چاپ مختلف در کشورهای عربی از آن منتشر شده است!

البته، امثال این کارها قدرت تصحیح من را افزایش داد. در همان ایام، سه دیوان از اصحاب حضرت امیر را کار کردم؛ از جمله **دیوان قیس بن عمرو نجاشی** را که به «شاعر علی فی صفین» معروف شده است. نقطه مقابلش هم کعب بن جُعیل است که به

«شاعر معاویه فی صفین» معروف است. ایمن بن حُرَیم الاسدی بی طرف بود: «اعتَزَلَ علیاً و معاویه فی صفین».

دیوان مالک اشتر و قیس بن عمرو را بعد از تصحیح چاپ کردم، ولی این چند مورد را چاپ نکردم. می خواستم نظرات این سه نفر را کنار هم ببینم و از طرفی، نمی خواستم صرفاً رویکرد ادبی داشته باشم و موضع‌گیری‌های اعتقادی را نادیده بگیرم؛ در نتیجه، دیوان افرادی مانند کعب را چاپ نکردم.

فصلنامه نقد کتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۱۰

کار پژوهش و گردآوری شاعران و دیوان‌ها را تا کجا ادامه دادید؟

الآن بیش از هزاروپانصد شاعر را شناسایی و در سه گروه گردآورده‌ام: «الشعراء من أصحاب علی علیه السلام»، «الشعراء من اعداء أمير المؤمنين»، و «المُذَبذَبون» (با اقتباس از قرآن). این‌ها یا با حضرت علی (ع) بودند و برگشتند یا از اول منافق بودند، مثل اشعث بن قیس. ابیات هر سه دسته را در سه زونکن گرد آورده‌ام.

فرمودید که اشکال کارهای نخستین شما «تکراری‌کاری» بود و برای همین آن‌ها

را چاپ نکردید. چه نقد دیگری بر کارهای آن روزهای خودتان دارید؟

یقیناً آن کارهای ۳۳ سال قبل من اشکال داشته است که چاپشان نکرده‌ام؛ البته «تکراری بودن» مانع چاپ مجدد اثر نیست. از مرحوم آقا عزیز طباطبایی (رح) یاد گرفتم که اشکالی ندارد کار تکراری چاپ شود، به شرط آنکه هر چاپ و تصحیح اثر و امتیازی ویژه داشته باشد؛ مثلاً **مختصر العروض و القافیه** ابن جنی را غیر شیعه‌ها چاپ کرده‌اند و من هم چاپ کرده‌ام. در تصحیح من، امتیازات و ویژگی‌هایی هست که بر کار آن‌ها برتری دارد و داوری در این باره را به اهل فن وامی‌نهم؛ خصوصاً اینکه در مقدمه‌اش ثابت کرده‌ام ابن جنی شیعه است.

همین **شاهنامه فردوسی** بارها چاپ شده، اما ملاک آن است که هر چاپ و تصحیحی، مزیتی درخور داشته باشد.

مصحح چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

اول، باید اطلاعات عمومی داشته باشد؛ چون تصحیح به اشراف علمی نیاز دارد؛ دوم، حداقل باید پنج سال درس خارج فقه خوانده باشد تا به دقت علمی دست یافته و از اصطلاحات آگاهی یافته باشد.

منظورم از اطلاعات عمومی، آگاهی از تاریخ، مکتب‌های تاریخی، ادبیات، نسخه‌شناسی، تفسیر و مفسران، کتابشناسی و امثال آن است؛ مثلاً، **مناقب** ابن شهر آشوب سه بار چاپ شده است، اما دریغ از یک چاپ فنی مصحح. کسی می‌تواند از تصحیح این کتاب بر بیاید که اطلاعات تفسیری خوبی داشته باشد تا اگر گفت «قال النفاش» دنبال تفسیر او نگرود تا پس از دو هفته تلاش بفهمد که این تفسیر از بین رفته است.

سوم، مطالعه روشمند و هدفمند داشته باشد. اگر تاریخ می‌خواهد بخواند سراغ آثار مستشرقان نرود، بلکه در ابتدا، از آثار شیعیان، کتاب **الارشاد** شیخ مفید، رحمه الله علیه، را بخواند و بعد **کشف الغمه** اربلی را تا اندکی با اقوال غیرشیعه که در لابه لای کتب شیعه نیز آمده آشنا شود.

در بین آثار غیرشیعه نیز، هرگز از **تاریخ طبری** شروع نکند، بلکه یک دور کامل **مروج الذهب** بخواند، سپس مراحل بعدی را پیماید. اگر بر اصطلاحات مسلط نیست، دست‌کم کتاب‌های تخصصی اصطلاحات را بشناسد؛ چهارم، دوره تصحیح متون را تحت اشراف استاد فراگیرد.

■ برای ترویج تصحیح متون چه راهی پیشنهاد می‌کنید؟

■ اول، ویژگی‌هایی که گفتم را به دست آورند. دوم، به مرکز مدیریت حوزه علمیه مشهد پیشنهاد دادم لازم نیست طلبه را ملزم کنید امتحان هشت سال درس خارج بدهد، بلکه همان پنج سال کافی است (مگر آنان که انگیزه اجتهاد دارند)؛ سپس از او بخواهید تا از انبوه نسخه‌های کتابخانه آستان قدس کتابی شایسته تصحیح پیدا کرده، آن را تصحیح کند و شما مدارک حوزوی را براساس این تصحیح اعطا کنید.

■ تاکنون چه تعداد تألیف یا تصحیح داشته‌اید؟

■ حدود پنجاه جلد کتاب منحصراً از بنده منتشر شده است و چند جلد کتاب دیگر هم هست که در آن‌ها مشارکت داشته‌ام؛ یعنی یا مقدمه بر آن‌ها نوشته‌ام یا ویرایش کرده‌ام یا ارزیابی کرده‌ام که این‌ها هم شاید چهل جلد بوده است. این‌ها از فضل خدا بر بنده بوده است و درصدد شمارش نبوده‌ام. می‌خواهم بگویم برای کسی که داوطلب پژوهش است کار وجود دارد. باید کار کنیم.

اجازه بدهید ماجرای برایتان نقل کنم. در همین مشهد، شخصی بود که بعدها پسرش شیعه شد. یک‌روز پسرش به من گفت: «بابای من قاچاق فروش بود. ماشین قاچاقی بین عراق و عربستان ردوبدل می‌کرد. در عربستان دستگیر و محکوم به زندان شد. به او پیشنهاد دادند که اگر شش ماه دروس وهابیت بخوانی و مبلغ وهابیت بشوی از زندان معاف می‌کنیم. او همین کار را کرد. دویست سیصد شبهه علیه شیعه را طوطی وار به او یاد دادند، دستاری بر سرش بستند و مدرکی زیر بغلش گذاشتند و شد ملای وهابی». الحمدلله طلبه‌های ما واقعاً ده‌پانزده سال درس می‌خوانند، اما متأسفانه نمی‌توانند از این معلومات استفاده کنند. حوزه‌ها باید این نقص را برطرف کنند. طلبه‌ها را دسته‌بندی کنند و هر طلبه را در کاری قرار دهند که از عهده‌اش برمی‌آید.

■ آثارتان در چه موضوعاتی است؟

■ در سه موضوع کار کرده‌ام: اول، آثار اعتقادی یا حدیثی که به دو موضوع تولی و

تبری ربط داشته‌اند؛ دوم، ادبیات عرب با رویکرد تبیین و انعکاس عقاید شیعه؛ سوم، شخصیت محوری که آثار یا زندگی شخصیت‌های مهم و ناشناخته شیعه را انتخاب کرده‌ام. افرادی از قبیل آیت الله سیدعلی بهشتی، شیخ حسین نجف تبریزی، تصحیح موسوعه النجف الأشرف تألیف مرحوم محمدعلی اردوبادی، ادیب و رفیق علامه امینی که در زمینه میلاد حضرت امیرمؤمنان (ص) کتاب و قصیده دارد. این کار آخر حدود هشت سال طول کشید.

ما باید این شخصیت‌ها را زنده کنیم. متأسفانه غیرشیعه‌ها از برخی آدم‌هایشان تجلیل‌هایی می‌کنند که گاه اصلاً وجود خارجی ندارند. دیده‌ام که ذهبی درباره شخصی گفته است: «الفقیه الکبیر العظیم»، حال آنکه در کل کتب سَنَه‌شان فقط پنج حدیث دارد! این چه فقیه عظیمی است که در شش کتاب اصلی فقط پنج حدیث دارد؟ در مقابل، عالمان شیعه‌ای داریم بزرگ و با عظمت، اما یا اصلاً زندگینامه علمی برایشان تألیف نشده یا اگر کاری شده بسیار کوچک است؛ مثلاً، درباره شیخ حسین حلّی (رح) چه زندگینامه علمی‌ای داریم؟

فصلنامه نقدکتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۱۲

■ روش شما در تصحیح و در پژوهش (پروراندن و نگاشتن افکار خودتان) چگونه است؟

■ جواب این سؤال را باید دیگران بدهند؛ چون خود شخص ملکاتی خدادادی دارد که خودش خبر ندارد و نمی‌تواند آن‌گونه به توصیفش بپردازد، ولی آنچه می‌توانم درباره روش خودم بگویم این‌هاست:

یک. سه روش در زمینه تألیف وجود دارد: یکی، روش مختصر نویسی است. هدف کسی که این روش را دارد آن است که صرفاً افکارش را گزارش دهد و بنای توضیح و تفصیل ندارد؛ دوم، روش مفصل نویسی است. سوم، میانه‌روی در پروراندن مطالب؛ البته این سه روش کلی، خاص پژوهش نیست و در وادی تصحیح نیز صدق می‌کند. بنده درصدد بوده‌ام راه سوم را برگزینم.

دو. رعایت ادب در پیشگاه اهل بیت، صلوات الله علیهم. دیده‌ام که برخی پژوهشگران عرب‌زبان در بررسی عوامل کوتاه‌بودن دوران حکومت حضرت امیرمؤمنان (ص) چنین نوشته‌اند: «لماذا فَشَلَ علی؟» این عبارت زشت است! نباید این‌گونه تعبیر درباره حضرت به‌کار برده شود؛ همچنان‌که زیاد دیده‌ایم که در مقام توصیف عظمت آن حضرت می‌نویسند: «کان علی عبقریاً»، حال آنکه عبقری مفهوم زینده‌ای ندارد؛ چون «وادی عبقر» سرزمینی است در یمن که می‌گویند این وادی مخصوص اجنه است؛ برای همین، هر شاعری را که شعر درخوری می‌گفت چنین توصیف می‌کردند، زیرا فکر می‌کردند جن این وادی در او تصرف کرده تا توانسته است این شعر شگفت را بسراید! گویی نبوغ را محصول امری چنین می‌پنداشتند. مقام حضرت امیرمؤمنان (ص) فوق نبوغ است و واژه عبقری، با این مبدأ معنایی، توهین است، نه ستایش. درست است که عباس محمود عقّاد کتابی

دارد به نام عبقریه الامام علی، اما نباید کار او را الگوی خود بدانیم. او شیعه نبوده تا از مقام وجه‌اللهی، یداللهی، و نوراللهی امیرمؤمنان، سلام الله علیه، فهمی مطابق با حقایق ولایت داشته باشد.

سه. توجه به تالی فاسدهای برخی مطالب؛

چهار. تعبد به نصوص اهل بیت (ص) و پرهیز از سخن ذوقی.

فصلنامه نقد کتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۱۳

■ اجازه بدهید این نکته چهارم را نقد کنیم! آن چنان که شما می‌گویید، به نوعی «نص‌گرایی در تحلیل» اعتقاد دارید. ممکن است اشکال شود که آیا این تعبد به نص، سراز جمود در نمی‌آورد؟

■ خیر؛ زیرا لزوم توجه به قرائن را نفی نمی‌کنم. حرف من این است که قرائن را بر نص ترجیح ندهیم؛ مثلاً عمر که متعه را حرام کرد به این سبب بود که عمرو بن حُرَیث زنی را متعه کرده و فرزند حاصل از این ازدواج را منکر شده بود. عمر هم برای جلوگیری از پیامدهای اجتماعی چنین اقدامی، یکسره همه ازدواج‌های موقت را حرام کرد؛ یعنی مشکل یک فرد را به کل جامعه سرایت داد و مشکل اجتماعی را بر حکم شرعی و نص صریح حلیت متعه ترجیح داد. محال است که حضرت امیرمؤمنان (ص) چنین کاری انجام دهد. ایشان حتی در مواردی که طبق ولایت تشریحی شان حکمی مقرر کردند (مثل تشریح زکات بر اسب)، به مقطعی و موقتی بودن این حکم تصریح فرمودند.

■ بخش چشمگیری از کارهایتان، به تصحیح دیوان‌های شعرای عرب اختصاص دارد. چه ضرورتی در این کار دیدید؟

■ حدود ۱۱ جلد دیوان با این عنوان تصحیح کرده‌ام: سلسله الدواوین من أصحاب علی امیرالمؤمنین (ص). شاید تا پیش از این مجموعه کسی فکر نمی‌کرد آن حضرت این تعداد شاعر مهم داشته باشد. از بزرگانی مانند مالک اشتر، عمار بن یاسر، سعد بن قیس بن عباده انصاری، سعید بن قیس همدانی، عدی بن حاتم طایی بگیرید تا برسد به نجاشی که یازدهمین جلد به او اختصاص دارد. جلد دوازدهم نیز در راه است و به نوه ابولهب می‌پردازد. آیا معارفی که در دیوان‌های ولایی و برائتی این بزرگان گنجانده شده است، جزو میراث علمی شیعه نیست؟ آیا شایسته تصحیح و انتشار نیست؟ شما فکر می‌کردید که نوه ابولهب جزو مخلصان حضرت امیرمؤمنان (ص) باشد؟ او به «الفضل اللهبی» معروف است. نام کاملش فضل بن عتبه بن ابی‌لهب است و غالباً اشعارش با «فضل بن العباس» اشتباه می‌شود و تشخیص و تفکیک میان این دو دشوار است. از نظر سن و سال هم کوچک‌تر از فضل بن العباس بوده است.

این دواوین به صورت یک جا و مدون و در یک نسخه خطی مستقل نیامده بودند، بلکه در سراسر کتب تاریخ و سیره و ادب جسته و گریخته وجود داشتند و با فحص بسیار گرد آمدند. الان مستدرکات و ملحقات این‌ها را نیز پیدا کرده‌ام. اصلاً کسی نمی‌دانست

که عمار یاسر شاعر بوده است. نهایت چیزی که از مالک اشتر می دانستیم جنگجویی و شجاعت بود نه شاعر و خطیب توانا بودن.

کتایی در دست است به نام **خُطْبُ الْعَرَبِ**. با اینکه مؤلف آن ملتزم بوده خطبه های خطیبان و شجاعان عرب را بیاورد، متأسفانه بسیاری از خطبه های یاران حضرت امیرمؤمنان را نیاورده است. در کتب دانشگاهی عرب، وقتی می خواهند از خطیبی توانا نام ببرند، حجاج و زیاد بن ابیه را معرفی می کنند، نه مالک اشتر و قیس بن سعد را. در همین جنگ صفین، لشکر امیرمؤمنان تا مرز ازهم پاشیدگی رفته بود، ولی با یک سخنرانی مالک اشتر تجدید قوا کرد.

از فواید شعر و تدوین دیوان های شاعران عرب یکی هم آن است که برخی از این اشعار به روایات یا وقایع تاریخی اشاره دارند و به مثابه سند و شاهد صادقی برای آن حقایق ایفای نقش می کنند؛ مثلاً حدیث «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة» در همین دیوان ها مورد تأکید قرار گرفته. آنجا که مالک اشتر می سراید:

هَذَا عَلِيٌّ فِي الدُّجَى مَصْبَاحٌ أَلْسُنُنَا بَفَضْلِهِ فِصَاحٌ
وَهُوَ أَبٌ بَرٌّ بِنَا نَفَّاحٌ ...

با اینکه سن و سال مالک اشتر بیشتر از حضرت امیرمؤمنان (ص) بوده از ایشان به «و هو أب» تعبیر می آورند؛ یا سعید بن قیس همدانی می گوید:

وَأَنَّ لَنَا أَبَا حَسَنٍ عَلِيًّا أَبٌ بَرٌّ وَنَحْنُ لَهُ بَنُونَ

با کاویدن این ابیات است که مناقشات منکران این احادیث و فضایل سست می شود.

■ **درستی استدلال شما درباره معنا و دلالت های این ابیات و اشعار، نیازمند صحیح بودن روش شما در گردآوری اشعار و درستی انتساب آن ها به این بزرگان و شاعران است؛ مثلاً، همه ما این دو بیت را به شافعی منسوب می دانیم:**

لَوْ شِئْتُ عَنْ قَلْبِي يُرَى وَسَطُهُ سَطْرَانٌ قَدْ خُطَا بِهَا كَاتِبٌ
الْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ فِي جَانِبِ وَحُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي جَانِبِ

■ **حال آنکه مرحوم احمد بهمنیار در صفحه ۹۴ کتاب شرح حال صاحب بن عباد، این ابیات را از سروده های این وزیر شیعی می داند، نه شافعی. شما با چه روشی می توانید صحت انتساب این اشعار به شاعران مورد نظرتان را ثابت کنید؟**

■ **جسارت نباشد! اما این اشکال ناشیانه است؛ زیرا این اشکال گریبان گیر همه شعرها و شاعران است، چه جاهلی و چه اسلامی. مگر چند شعر داریم که با سند صحیح به حسان بن ثابت منتهی شود؟ چند سند صحیح داریم که امرؤالقیس این اشعار را گفته باشد؟ اساساً اشعار آن قدر زبازد بوده اند که جنبه تواتر پیدا کرده اند. مگر سید**

مرتضی، رحمه الله علیه، برای اثبات تواتر قرآن این تمثیل را ذکر نکرد که «همچنان که معلقات سبع متواترند و جایی برای اشکال نیست، قرآن هم متواتر است»؟
یادم هست روزی با یکی از دوستان درباره این شعر عمر بن سعد بحث می‌کردیم که می‌گوید:

دَعَانِي عُبَيْدُ اللَّهِ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ أَلِي خِطَّةٍ فِيهَا خَرَجْتُ لِحِينِي
فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَإِنِّي لِحَائِرٌ أَفَكَّرْتُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرِينِي

فصلنامه نقد کتاب

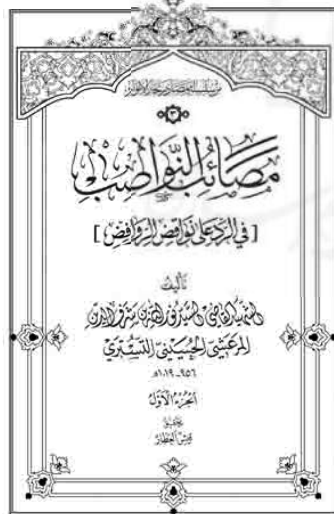
میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۱۵

او اصرار داشت این اشعار ساخته شاعری از قرن دوازدهم است که زبان حال عمر بن سعد را به نظم درآورده است، اما من گفتم صد درصد اشعار خودش است. برای اثبات مدعایم به کتب تاریخی قدیم مراجعه کردیم و دیدیم منابع متعددی که همگی کهن بودند این اشعار را آورده‌اند و به عمر بن سعد نسبت داده‌اند.

■ چند سالی است اقبال مصححان به تصحیح مصادر کتاب شریف بحار الأنوار، افزایش یافته. شما نیز برخی از این مصادر و مآخذ را تحقیق کرده‌اید. لطفاً نام و گزارشی اجمالی از این پژوهش‌های خود نیز بفرمایید.



شکل یک. تصویر کتاب مصائب النواصب

■ بنده هم چند کتاب از این مصادر را تصحیح کرده‌ام؛ از جمله مصائب النواصب قاضی نورالله تُستری (رح) را. این کتاب ردی است بر نواقض الروافض تألیف میرزا مخدوم شریفی از علمای قرن دهم اهل سنت در شبه قاره هند. کتابی است ناب و از مصادری نقل کرده است که الآن در دسترس نیست؛ از جمله، نقل می‌کند از یکی از شارحان صحیح بخاری که وقتی در زمان کودکی، برای حضرت امام حسین (ع) خرمایی آوردند که جزو صدقات بود، حضرت رسول اکرم (ص) در صد بازداشتن نواده‌شان برآمدند تا آن خرمای صدقه را نخورند؛ لذا از کلمه «کِخ» که از اسما اصوات و مفید بازداشتن است استفاده فرمودند. نکته مهم این است که آن شارح صحیح بخاری می‌نویسد: «اگر این طفل در عین اینکه طفل است معصوم نمی‌بود، تکلیفی متوجه‌اش نبود تا لازم باشد او را از خوردن بازدارند».

از مصادر دیگر بحار الأنوار، کتاب سُروُرُ أَهْلِ الْإِيمَانِ فِي عِلَامَاتِ ظُهُورِ صَاحِبِ الزَّمَانِ و کتاب السُّلْطَانِ الْمُفْرَجِ عَنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ تألیف بهاء‌الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید الحسینی النیلی النجفی از مؤلفان قرن هشتم هجری قمری است درباره امام‌زمان (ع) که کتاب سُروُرُ أَهْلِ الْإِيمَانِ برنده جایزه نیز شد.



شکل دو و سه. تصویر کتاب‌های سرور اهل ایمان و السلطان المفرج

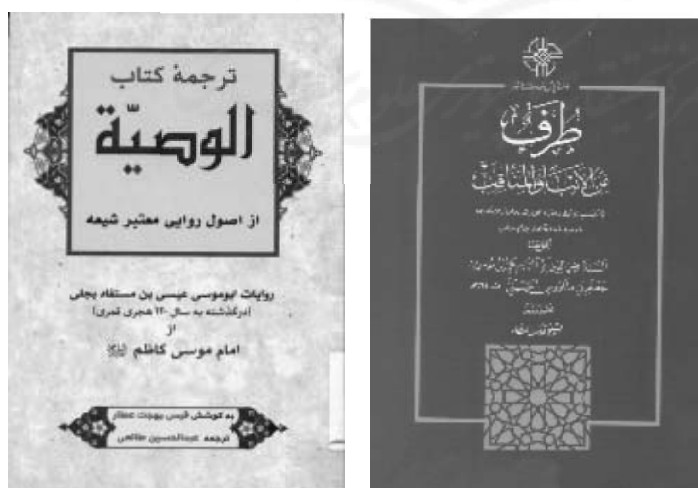
فصلنامه نقد کتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۱۶

الطَّرَف نیز مصدری از مصادر **بحار الأنوار** است. می‌دانید که سید بن طاووس (رح) ابتدا کتاب **طرائف** را نوشت با این انگیزه که حَقانیت اهل بیت (ع) را بر اساس کتب غیر شیعه اثبات کند و این اثر به کتابی مفصل تبدیل شد. بعد، کتاب **الوصیة** که تألیف عیسی بن مصطفی است به دست او رسید. این کتاب جزو مفقودات فرهنگی ماست، ولی موفق شدم آن را بازسازی کنم که ترجمه هم شده است.



شکل چهار و پنج. تصویر کتاب طرف و ترجمه کتاب الوصیه

این کتاب شامل اثبات وصیت (به معنای وصایت) حضرت رسول اکرم (ص) به حضرت امیر (ص) است و صرفاً طریق شیعه را ذکر کرده است؛ جمعاً سی و شش حدیث به روایت عیسی بن مصطفی از حضرت امام موسی بن جعفر (ص)؛ البته از این تعداد حدیث، سید ابن طاووس (رح) فقط ۳۰ حدیث را نقل کرده است و باقی احادیث را من از کتاب **مصباح الأنوار** محمد بن هاشم گردآوری کرده‌ام. این کتاب را هم با دو سه نسخه مقابله

کرده‌ام و به مکتبه‌العلامة المجلسی داده‌ام تا تصحیح و منتشر کنند. البتّه من آن را تصحیح نکرده‌ام و به آن‌ها واگذار کرده‌ام.

کتاب **مصباح الأنوار**، به خلاف کسانی که می‌گویند برای شیخ طوسی (رح) است، تألیف عالمی از عالمان قرن هفتم است؛ چون از ابن بطریق نقل می‌کند و او هم متعلق به سال ۶۰۰ یا ۶۰۱ ق. است؛ اما اینکه صاحب **مصباح الأنوار**، یعنی محمّد بن هاشم، واقعاً کیست، نیاز به بررسی بیشتر دارد. احتمال می‌دهم از عالمان آل طاووس باشد؛ البته، این فقط یک احتمال است و به قرائن بیشتری نیاز دارد.

در **الطّرف**، با نام مستعار «محمود بن عبدالحمید» کتاب ابن طاووس عرضه می‌شود. در **عین الغبره** هم همین روش لحاظ شده است؛ پس **مصباح الأنوار** هم که از این نام و شخصیت مستعار استفاده شده است؛ پس احتمال دو چیز می‌رود: یا محمّد بن هاشم از آل طاووس است و روش مرسوم نویسندگان این آل را برگزیده یا از این خاندان نیست، اما این روش در آن زمان مرسوم بوده است.

به‌رحال، موقع تصحیح **الطّرف** می‌دیدم که تصریح می‌کند «در کتاب الوصیه عیسی بن مصطفی چنین روایت شده که...»، در نتیجه با تصحیح **الطّرف**، خودبه‌خود کتاب **الوصیه** بازسازی و احیا شد.

چون در **الطّرف** از عیسی بن مصطفی روایت نقل می‌شد، به بحث از وثاقت یا عدم وثاقت او پرداختم. درباره او گفته‌اند: «لیس بذاک». حالا این تعبیر، مفید تضعیف و قدح است یا اینکه به معنای «لیس بذاک الثقه العظیم» است؟ برای همین، در مقدمه **الطرف**، از وثاقت او نوشتم و از «حَسَنُ الْحَدِيثِ» بودنش دفاع کردم. بعد این فرض را مطرح کردم که بر فرض تَنْزُلُ از این جایگاه، آیا مطالبش از طُرُق دیگر به ما رسیده یا نه؟ لذا بحثی نوشتم به‌عنوان «التَّحْفُ فِي تَوْثِيقَاتِ الطَّرْفِ». در این بحث، قرائن و دیگر طرق و مؤیدات را آوردم و ثابت کردم که از نظر متنی این کتاب معتبر است.

■ **۳۶ حدیثی که در کتاب الوصیه وجود دارد و شما آن کتاب را بازسازی کردید، از چند طریق روایت شده‌اند یا یک طریق واحد داشته‌اند؟**

■ خیر. رسمی در کتب قدما هست و آن اینکه یک سند یا طریق به کل کتاب داشتند؛ مثلاً راوی در یک یا دو جلسه، سی‌وشش حدیث از امام (ع) می‌شنید و آن را نقل می‌کرد؛ لذا می‌شود طریق واحد به کل کتاب.

■ **شما تجربه بازسازی کتاب الوصیه را دارید. چه تجربیات و نکاتی درباره بازسازی کتاب دارید؟ چون برخی محققان دوست دارند رویکرد بازسازی متون کهن را در برنامه‌های پژوهشی خود قرار دهند.**

■ راه بازسازی کتاب از تصحیح کتاب جداست. دیدم یکی از دوستان، یکایک رساله‌های **النوادر** نوشته احمد بن محمد اشعری قمی را که در **مستدرک الوسائل** هم آمده جدا کرده و به دست چاپ سپرده است. خب، این چه فایده‌ای دارد؟ هم

مستدرک موجود است و هم تصحیح شده است! باید سراغ کتب اصل رفت؛ مثل همین کتاب **الوصیّه** که از کتب قدیمی حدیثی است و یک روایت از او در **الکافی** هم آمده که ابن طاووس در **الظرف** نیاورده است. همین را بیاوریم و با پنج حدیثی که در **مصباح الأنوار** آمده است ضمیمه کنیم و با دو روایتی که در **خصائص الأئمه** (ع) تألیف شریف رضی (رح) آمده است جمع کنیم تا نهایتاً بازسازی متون حدیثی قدیمی شود. چنین کاری موجب می شود کتاب سهل التناول شود و امکان تعلیقه و مباحثه هم ایجاد شود. همین کتاب طریقی در **مصباح الأنوار** دارد که از طریقی که نجاشی آورده تمیزتر است و سقط ندارد.

فصلنامه نقد کتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۱۸

■ **با خبرید که آقای حسن انصاری نقدی بر کتاب الوصیّه و بازسازی شما نوشته اند.**
■ بله، ایشان نقدی نوشته اما بیهوده است واقعاً، چون سند را نقد زده است. ایشان **التحّف** را که مقدمه من بر **الظرف** است و در آن توثیقات کتاب **الوصیّه** را گرد آورده ام، نادیده گرفته و اشکال کرده که چرا طریقی نجاشی ناقص است، اما طریقی **مشکاه الأنوار** کامل؟ این حرف را قبول ندارم؛ چون احتمال دارد در نسخه های نجاشی سقط رخ داده باشد یا پای احتمالات دیگری در بین باشد.

■ **طریق های شاذ یا متفرد را باید در آخر کتاب بازسازی شده بیاورند یا در همان آغاز؟**
■ طریقی را باید همان اول آورد مگر طریقی های غیر معلوم را که می توانیم آن ها را در آخر کتاب یا پاورقی بیاوریم.

■ **کتاب الوصیّه را طبق چه ملاکی ترتیب و تبویب کردید؟**
■ به ترتیب زمانی. اول، احادیث دال بر وصایت حضرت امیر (ص) در آغاز مبعث را آوردم
الی آخر که به غدیر ختم می شود.

■ **تصحیح متن را ترجیح می دهید یا بازسازی متن را؟**
■ تصحیح متن را، مگر درباره اصول قدما، مثل **اصل ناصح بن ظریف** که روایتی از آن در کتب ما آمده که تعداد امامان را سیزده نفر دانسته است، ولی علامه عسکری (رض) نسخه ای از آن را در کتابخانه مجلس یا جای دیگر یافته که صراحتاً نوشته است دوازده امام.
■ **استاد ما، مجتهد بزرگوار، آقای حاج سید احمد مددی، تأکید فراوانی بر بازسازی مکتوبات دارند و شما به بازسازی اصول روایی توجه دارید. آیا نظر ایشان را قابل نقد می دانید؟**

■ بازسازی مکتوبات خالی از فایده نیست. شما پرسیدید چه متنی اولویت برای بازسازی دارد، گفتم اصول روایی. به هر حال، نظر آیت الله سید احمد مددی محترم است و بالای سر ماست، اما من فکر می کنم که نسخه های خطی مقدم است؛ چون اگر کتابی

را بازسازی نکردیم، باز همان کتاب لابه‌لای دیگر کتاب‌ها هست، ولی اگر تصحیح نکنیم، همچنان در کتابخانه‌ها خاک می‌خورد.

■ **تصحیحات شما حاوی حجم قابل توجهی تعلیقه و توضیح است. چه ضرورتی در این کار می‌بینید؟**

■ به «اضافات» و «الحاقات» مقیدم. همین کتاب الطَّرَف ۱۵۰ صفحه بیشتر نیست، اما تقریباً ۳۵۰ تا ۴۰۰ صفحه به آن ملحق کرده‌ام.

فصلنامه نقدکتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۱۹

■ **دیگر چه مصدري از مصادر بحار الأنوار را تصحیح کرده‌اید؟**

■ الإهليلجہ را هم تصحیح کرده‌ام که منسوب به حضرت امام صادق (ص) است.

■ **چه نقدی به کارهای همکاران مصححان دارید؟**

■ ان شاء الله همه موفق‌اند و مأجور. قبلاً عرض کردم که محقق کم داریم؛ یعنی در مقایسه با حجم نسخه‌ها و میراث فرهنگی مان مصحح کم داریم. انتقادهایی هست، اما توصیه می‌کنم کار گروهی انجام شود. البته کار گروهی هم خالی از غیب نیست؛ مثلاً، کتاب **الأمامه** تألیف شیخ عبدالنبی جزایری را به دو نفر دادم، اما به نظرم کار خوبی از آب درنیامد و به ویژه تخریجاتش خوب نیست.

اشکال کارهای گروهی مؤسسات این است که نام افراد را نمی‌نویسند. باید نام هر شخصی را بنویسند و مشخص کنند که نقش او چه بوده، یا هر جلد را به یک نفر بدهند؛ مثلاً، کتاب **الوافی بالوفیات** بیست جلد است. روش تصحیح این کتاب را الگوی تصحیح می‌دانم؛ چون هر یک یا دو جلد را به یک محقق داده‌اند. خوبی‌اش این است که موقع انتقاد می‌شود به محقق همان جلد انتقاد کرد.

فایده دیگر این کار آن است که اگر کتابی ۳۰ جلدی را به ۳۰ محقق بدهیم و شیوه‌نامه واحدی هم داشته باشیم، در ظرف حداکثر دو سال کارها تحقیق می‌شود، نه ۲۰ سال.

■ **در برخی کتاب‌های مؤسسه‌ها، به جای ذکر نام مؤلفان یا مصححان عنوان عامی از قبیل «تألیف لجنه من العلماء» یا «گروه نویسندگان» می‌نویسند. چنین روشی را می‌پسندید؟**

■ خیر؛ چون وقتی می‌خواهیم درباره مطالب آن کتاب بحث و نقد کنیم، معلوم نیست مخاطب ما چه کسی است و صاحب این نظر کیست؟
■ **می‌خواستیم به طور مصداقی انتقاد کنید.**

■ نگوییم بهتر است... حتی وقتی اسم نمی‌آوریم هم انتقاد راحت نیست؛ چون وقتی شخصی زحمت کشید و اثری منتشر کرد، انتظار دارد از زحمتش تقدیر شود. به نظرم باید فرهنگ نقد و نقدپذیری جا بیفتد. اگر این فرهنگ جا بیفتد و مجله‌ای مخصوص انتقاد

داشته باشیم، همه می‌پذیریم که این نقدها برای دشمنی‌کردن یا متهم‌کردن یکدیگر به کم‌کاری نیست.

روزی آقای سید علی خراسانی به من گفت: «شیخ از تو توقع نداشتم کتاب الإمامة را این‌طور تصحیح کنی! فکر می‌کردم مثل الطَّرْف یا رَشْح الِوَلَاء مفضل کار می‌کنی...». گفتم: خوشحال می‌شوم شما کار را مجدد تصحیح کنید. گفتند: بله، دارم کار می‌کنم. گفتم: جزاکم الله خیراً! یک در میلیون درصد هم به دل نگرفتم. غرض احیای میراث فرهنگی است. حالا اگر من خوب احیا نکردم، یکی دیگر انجام می‌دهد. اگر فرهنگ نقدپذیری میان ما جا بیفتد خیلی عالی است.

فصلنامه نقدکتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۲۰

■ حالا که نمی‌پذیرید به‌طور مصداقی انتقاد کنید، نقدی کلی داشته باشید.

■ اشکالات زیادی بر کار ما در این حوزه وارد است:

نخست اینکه جلساتی با هم نداریم تا اشکال کارهایمان را بدانیم یا از تجربیات هم استفاده کنیم یا همدیگر را بشناسیم و آثارمان را مبادله کنیم.

دوم اینکه پاورقی‌های فراوان ذکر می‌کنیم؛ مثلاً، دیده‌ایم شخصی در متن مصحح آورده: «و قد قام النبی صلی الله علیه و آله وسلّم یوم الغدیر خطیباً...» و در پاورقی به‌طور مفضل همه طُرُق حدیث غدیر را ذکر کرده است.

سوم اینکه در کشورهای اسلامی، محقق بسیار مظلوم است و حق‌التألیف بسیار کم است، خصوصاً در لبنان.

چهارم اینکه امانت علمی مراعات نمی‌شود؛ یعنی برخی از دیگر کتاب‌ها نقل می‌کنند اما نقل قول را در گیومه یا دو قلاب نمی‌گذارند و آدرس نمی‌دهند؛ نمونه‌اش کتاب الدر الثمین فی أسرار الأنزع البطین.

پنجم، کتابسازی تجاری است. آقای علی عاشور کتابی با عنوان تصحیح عرضه کرده است به نام تفسیر ثعلبی. ایشان حتی آمد و در برنامه‌ای تلویزیونی گفت که درشش ماه این کتاب را تصحیح کرده است! آخر مگر می‌شود کتاب ۱۰ جلدی را درشش ماه تصحیح کرد؟ ششم، ناآگاهی مصححان از نسخه‌های متعدد یک اثر است؛ چون تا همه نسخه‌ها دیده نشود، نمی‌شود ترجیحی میان نسخه‌ها قائل شد.

هفتم، حذف پاورقی‌های مفید استغ مثلاً، کتاب إصباح الشیعة را در دو جلد با پاورقی‌های مفید تحویل مؤسسه مرحوم آقای علی اصغر مروارید دادم، ولی همه پاورقی‌ها را انداختند.

هشتم اینکه هر طلبه‌ای باید متنی را تصحیح کند که به آن علاقه دارد و توانایی انجام آن کار را دارد.

نهم اینکه روی متون تاریخی کار نکرده‌ایم.

مشکل دهم باز می‌گردد به این موضوع که کلاس‌های روش تصحیح یا نداریم یا کم داریم. یازدهم. مصححان باید برای یادگیری زبان عربی تلاش کنند، خصوصاً بهتر است در

کشورهای عربی آن را یاد بگیرند؛ مثلاً، شخصی که می‌تواند خوب است مدتی در نجف زندگی و تحصیل کند.

دوازدهم. برای فهم معنای لغات به کتاب **المنجد** اعتماد نباید کرد؛ چون بیش از هزار غلط دارد. **لسان العرب** و **تاج العروس** برای این منظور مفیدند. کتاب **معجم مقائیس اللغه** خوب است. کتاب **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم** مرحوم مصطفوی هم خوب است، اما نثر عربی اش چندان روان نیست؛ مثل **تفسیر المیزان** که نثرش مشکل دارد.

فصلنامه نقد کتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۲۱

■ چه روشی برای درمان ماندن از اغلاط فهارس دارید؟

■ از متخصصان نسخه و فهارس این چیزها را می‌پرسم.

■ اگر شخصی از شما بخواهد رساله‌ای به او پیشنهاد کنید تا تصحیح کند، چه

چیزی پیشنهاد می‌کنید؟

■ چون تخصص من ادبیات عرب است، دیوان‌های شیعه را پیشنهاد می‌کنم که بسیار مظلوم واقع شده‌اند. به یکی از دوستان گفتم اشعاری را که به حضرت امام مجتبی (ص) مربوط است گردآوری کند و به نام **الحسنیات** منتشر کند.

کتاب‌های اعتقادی را هم پیشنهاد می‌کنم؛ مثل **مناقب ابن شهرآشوب** را که به شریف مرتضای دوم معروف است؛ البته، تصحیح این کتاب کار یک نفر نیست. **مثالب ابن شهرآشوب** از مناقبش بزرگ‌تر است. آن هم ضرورت دارد تصحیح شود. یا **المثالب والمناقب** تألیف قاضی نعمان. **تقریب المعارف** تألیف ابی‌الصلاح هم کتاب نابی است که نسخه‌ای متعلق به قرن ۶ یا ۷ از آن پیدا شده و می‌گویند نزد امام جمعه گلپایگان است. نسخه مورد استفاده شیخ حسون (رح) ضعیف بود؛ همچنین، **اثبات الوصیة** که اخیراً نسخه کهنه‌ای از آن پیدا شده و کتابخانه مرحوم آقای مرعشی آن را خریده است. به نظرم، کتاب‌های اعتقادی در اولویت نخست است.

کتاب‌های تاریخی هم مهم‌اند؛ مثل **أنساب الأشراف** که کتابی معتدل است و باید با نسخه‌های تازه پیدا شده‌اش تصحیح شود.

سراغ ترجمه هم باید رفت. همین **تفسیر ابوالفتوح رازی** چرا به عربی ترجمه نشده است؟ اگر این کتاب برای غیرشیعه بود، تا به حال ۱۰ ترجمه برایش درست کرده بودند.

■ برای فصلنامه نقد میراث که شماره نخستش به زودی منتشر می‌شود چه

پیشنهادی دارید؟

■ درباره نقد و نقدنویسی باید قبلاً زمینه‌سازی کرد. به نظرم، نقد را باید نوشت و قبلش با رفاقت به طرف مقابل نشان داد تا او هم خودش را برای جواب آماده کند.

من کتابی نوشتم در شرح حال مرحوم آیت‌الله سیّد علی بهشتی از علمای نجف اشرف. برخی دوستان آن کتاب را بررسی کردند و غلط‌های محتوایی یا تایپی کتاب را

برایم فرستادند. همه را نگه داشتم تا در چاپ بعدی اعمال کنم؛ حتی در توضیح یکی از عکس‌های ایشان که نوشته بودم: «آیه الله بهشتی مع أحدٍ من المؤمنین»، به من گفتند اسم آن مؤمن «سید کامل عمیدی» است. در نظر دارم اسم او را هم بیاورم تا شخصی را که می‌شود نامش را معلوم کرد گمنام معرفی نکرده باشم. ضمناً، کارهای اشخاص جوان و تازه‌وارد، باید با ملایمت نقد شود تا فراری نشوند. البته باید انتقادپذیر باشیم و برای تصحیح یک کتاب طوری زحمت بکشیم که حداقل تا ۵۰ سال به تصحیح دوباره نیاز نباشد.

در انتقادها، مصحح را نباید هدف قرار داد، بلکه باید کارش را نقد کرد. آقای سید علی شهرستانی پیش از نشر کتاب، آن را به ۱۰ نفر می‌دهد تا بخوانند و انتقاد کنند. معتقدند «این طور کتاب پخته می‌شود!» و این را بهتر از این می‌دانند که کتاب چاپ شود و سپس نقد شود.

در «نقد»، به «امکانات محقق» هم توجه باید داشت. به یاد دارم با حاج سید علی آقای شهرستانی به دیدار یکی از مؤسّسات تحقیقاتی سعودی رفتیم. امکانات عجیب و متنوعی برای محققانشان آماده کرده بودند؛ مثلاً، دمای محیط را مواظب بودند که افزایش نیابد تا محقق خسته نشود. برای هر محقق چند دستیار گذاشته بودند تا مجبور نشود مکرر بلند شود و کتاب‌ها را از قفسه بیاورد. در هر دوره تحقیق و زمان پژوهشی، یک مرخصی میان دوره‌ای برایش مقرر کرده بودند تا با خانواده به گردش برود، و امکاناتی دیگر؛ اما محقق شیعه ما هیچ امتیازی ندارد و تنها و بدون تسهیلات به تحقیق می‌پردازد؛ پس باید به امکانات او هم توجه کرد تا کارش منصفانه نقد شود.

■ و سخن آخر

■ محقق، اول باید نیت کند که برای خدمت به حضرت امیرالمؤمنین (ص) کار کند. اگر کار برای دنیاست، دنبال تجارت برود بهتر است تا سراغ تحقیق بیاید. ان شاء الله خداوند دستگیر همه باشد. ●

فصلنامه نقد کتاب

میراث

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۳

۲۲